بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 6 بهمن 1393.

بحث در مورد استدلال مرحوم علامه حلی برای اثبات مالک بودن ورثه نسبت به کل ماترک بود. مرحوم شیخ این استدلال را به گونه دیگری بیان فرمودند و یک مقداری استدلال را عوض کردند به سبک دیگری استدلال کردند که ما در مورد آن صحبت می کردیم که محصلش این بود که ارث به معنای انتقال مال از میت به ورثه بلا واسطه است. و آن احتمالاتی که غیر از مالکیت ورثه مطرح باشد با این حقیقت ارث سازگار نیست. و بعد یک شاهدی می آورند برای اینکه ارث این معنا هست ایشان می گویند که: «**و لذا لا يسمّى انتقال بعض التركة من الموصى له 2 إلى الوارث بالابتياع وراثة»** ایشان می‌گوید که اگر قسمتی از ماترک را که وصیت شده باشد ورثه رفتند از آن موصی له خریدند. این ارث نیست. این خریدنی هست که از دیگری خریده می شود. بنابراین ارث انتقال بلاواسطه از میت به ورثه هست. خب بعد ایشان رو این استدلال خیلی تکیه دارند می گویند این استدلال تمام است. ادامه اش هم این است.

**و كيف كان، فالظاهر تماميّة مقدّمات الدليل المذكور، و به يثبت صحّة القول الثاني**

که ورثه مالک هستند. حتی در فرض استیعاب دین نسبت به جمیع ما ترک

**و إن سلّمنا مخالفته لظاهر الآيات، إلّا أنّ الوجه المذكور قابل لصرفها عن ظاهرها، و لكن المسألة مشكلة جدا، و اللّٰه العالم**

خب اینجا ما در جلسات پیش در مورد این استدلال مرحوم شیخ صحبت هایی کردیم یک تکه ای در تکمیل عرایض سابقم می خواهم عرض کنم. آن این است که وراثت اینکه ایشان می گوید انتقال از میت به ورثه بلاواسطه هست، به طوری که بین مالکیت میت و مالکیت آن شخص هیچ حد فاصلی نباشد. فطرتی حاصل نشده باشد. ما عرض می کردیم که اگر بین مالکیت میت و مالکیت ورثه کسی دیگر اینجا مالک شده باشد نه عرفا و نه حقیقتا ارث صدق نمی کند. این استدلال برای نفی اینکه دیّان مالک باشند نمی دانم امام مالک باشد یا خدا مالک باشد، جایی که یک مالکی اینجا شما فرض می کنید برای نفی آن خوب است. چون ارث باید بین مالکیت میّت و مالکیت ورثه مالک دیگری واسطه نشده باشد. اما اگر مالکیت دیگری این وسط نباشد ولی یک فطرتی وجود داشته باشد که اصلا این مال ملک هیچ کسی نباشد اینکه بگوییم این ارث صدق نمی کند این درست نیست. ارث آن چیزی که وجود دارد معنای حقیقی ارث این هست که کسی قائم مقام میت بشود. ولو این قائم مقامی بین زمان این قائم مقامی و زمان میت فطرتی هم فاصله شود اگر این جای او باشد. قائم مقام او باشد همین مقدار کافی هست برای اینکه ارث صدق کند اولا حقیقتا ما می گوییم که ارث این هست به فرض حقیقتا هم نباشد عرفا اینجا ارث صدق می کند و بنابراین، این نقضی که مرحوم شیخ آورده است که انتقال بعضی از ترکه از موصی له به وارث بالابتیاء این وراثت صدق نمی کند این از دو جهت این با بحث ما متفاوت است. یکی اینکه در آ«جا موصی له مالک شده است بین زمان مالکیت میّت و مالکیّت ورثه مالک دیگری واسطه شده است. جایی که مالک واسطه باشد ارث صدق نمی کند این یک نکته. نکته دیگر اینکه وجه انتقال مال، سبب انتقال مال به ورثه نیابت و خلافت ورثه نسبت به میت نیست. وجه آن بیع است. ارث جایی هست که این جای او بنشیند. جایگزین شدن کسی به جای میت را ارث می گویند. بنابراین این از این جهت هم متفاوت هست با بحث ما. حالا فرض کنید که حالا مرحوم شیخ می فرماید که ارث به اصطلاح معنای حقیقی اش این هست. درست حالا این را اگر پذیرفتیم که معنای حقیقی اش این هست شیخ اینجا می فرماید که انقدر این استدلال را محکم فرض کرده است که می گویند که اگر هم خلاف ظاهر آیات باشد این مخالفت ظاهر آیات را باید ملتزم شویم و اشکالی ندارد. این دلیل کافی هست برای اینکه قرینه باشد برای اینکه خلاف ظاهر از آن آیات اراده شود. بحث این هست که اینکه وراثت فعلیه برای میت حاصل می شود این ظهور است دیگر. اینکه به معنای حقیقی وراثت نه وراثت تنزیلی. اینکه در صورت اداء دین از خارج، یا ابراء میت یا تبرء اجنبی ورثه ارث می برند. اینکه ورثه ارث می برند ظهور دلیل این هست که این ارث به معنای حقیقی اش است. بیش از ظهور چیزی نیست شما می گویید. چطور ظهور آیات قرآن را ازش رفع ید می کنید به قرینه ظهور وارث شدن اینها، برعکس کنید. بگویید ظهور آیات قرآن چون در این هست که ورثه مالک نمی شوند حالا منهای آن اشکالاتی که در اصل بحث اصل تقریب استدلال کردم فعلا آن اشکالات را نمی خواهم دوباره تکرار کنم. فوقش اگر این استدلال مرحوم شیخ تمام باشد معنایش این است که ظاهر ارث این هست که ورثه در این صورت وارث می شوند. خب عیب ندارد. از این ظهور شما رفعیت کنید بگویید ارث حقیقی نیست ارث تنزیلی است وارثیت تنزیلی است. وارثیتی هست که به اعتبار اینکه چون این ماترک در حکم مال میت است، در حکم مال بودن مصحح اطلاق مسامحی و تنزیلی ارث به مالکیت ورثه در این صورت است. اینکه شما انقدر این دلیل را کأنه دلیل عقلی طوری گرفته است. دلیل عقلی قطعی که شد باید از ظاهر آیات به خاطر این هم رفعیت کرد. یک موقع است شما ظاهر آیات را نمی پذیرید. ایشان می گوید حتی اگر ان سلمنا مخالفته لظاهر الآیات این دلیل باعث می شود که ما از ظاهر آیات رفعیت کنیم. خب چرا این را بگویید برعکس بگویید. این دلیلی که ایشان می گوید که وراثت فعلیه برای ورثه حاصل می شود اگر دین از جای دیگر ادا شود. ما می گوییم اینکه وراثت فعلیه حاصل می شود معنای ظاهری وراثت ما مسلم است که، یعنی ظاهر ادله فوقش این است که می گوید اینجا ورثه می شوند وارث.

سوال:...

پاسخ: نه از اول همین حالا. حالا آن اشکالات را بگذاریم کنار. آن اشکالات را کنار بگذاریم ما اصلا می گفتیم که این دلیل اصلا ناتمام است بالمرّه. من آن اشکالات را نمی خواهم تکرار کنم. فرض کنید این اشکال صحیح است فوقش این هست که می گویید ظاهر کلمه وارث بودن ورثه در صورت اداء دین و از بین رفتن دین یا به ابراء دیان یا به اداء ورثه دین را از خارج ترکه یا به تبرء اجنبی نسبت به دین، ظاهرش این هست که وارث هستند دیگر. غیر از ظهور که چیزی نیست. ما می گوییم که وارث حقیقی نیستند وارث تنزیلی هستند به قرینه آیاتی که آیات فرض این است که آیات ارث اگر اقتضا کند که آن ورثه مالک نیستند خب به قرینه ظهور آیات از این وارث بودن ورثه در این صورت رفعیت کنید. این چه شکلی است که ایشان این دلیل را انقدر محکم فرض کرده است که حتی بر فرض مخالفت با ظاهر ایات هم از او رفعیت می کند. البته عرض کردم که اصل استدلال به نظر ناتمام می آید حالا منهای این جهات

این اصل تقریبی که مرحوم شیخ. حالا برویم روی اصل آن تقریبی که علام حلی مطرح می فرمودند. تقریب احتمالاتی که اینجا مطرح است باید در باره اش صحبت کرد سه احتمال است. احتمالات مهم در این مسئله سه تا احتمال است. یکی اینکه ملک ورثه باشد یا ملک میت باشد یا مالک نداشته باشد. یعنی اصلا کلا از چیز خارج شده باشد از مملوکیت خارج شده باشد. سه تا احتمال هست که اصلا قابل طرح هست. بقیه احتمالات یا اشکال عقلی دارد یا اشکال اثباتی دارد. مثل اینکه بگوییم مملوک هست ولی مالک ندارد. خب مملوک باشد خب مملوک که بدون مالک که نمی شود. یا مثل اینکه مالکش خدا یا دیّان یا امام باشد. مالکش غیر از شخص دیگر باشد. اینها اشکال ثبوتی ندارد اشکال اثباتی دارد. هیچ کدامشان دلیلی بر این مطالب قائم نیست علاوه بر اینکه اجماع هم اینها را نفی می کند. آن که هست این سه تا احتمال را باید مطرح کرد یکی اینکه ملک میت هست یا نیست. یکی اینکه از مملوکیت خارج می شود یا نمی شود که ظاهر کلمات قدما این هست. یکی اینککه ملک ورثه باشد. اما اینکه ملک میت باشد صاحب جواهر اینجوری اشکال کرده است. گفته است که ملکیت صفت وجودی است. میت که معدوم است. صفت وجودی که نمی تواند متقوم به میتی که معدوم باشد تعلق گیرد. خب این اشکال با این استدلال خب ناتمامی اش واضح هست میت کجا معدوم است که ما می گویید میت معدوم است میت جسمش که هست روحش هم مجود است این چه جوری می گویید میت معدوم است؟ مرحوم شیخ استدلال را به گونه دیگری ریخته است. استدلال را به این شکلی که در این تحریر سومش که مسئله نهم هست آن استدلال را نوع دیگری طراحی کرده است ایشان این جوری م یگ وید که اینکه میگویید میت مالک است مراد جسم میت است یا مراد نفس ناطقه است؟ جسم میت که صلاحیت مالکیت ندارد اما نفس ناطقه هم ولو صلاحیت مالکیت دارد ولی اینجا چون احکام ملکیت به گونه ای هست که نمی تواند نفس ناطقه مالک باشد و آن را رد می کند. حالا ببینید ابتدا کلام مرحوم شیخ را توضیح بدهم بعد در موردشان صحبت می کنیم. اینکه ایشان می فرماید که جسم مید صلاحیت مالکیت ندارد، به این خاطر است که ملکیت ولو بحث سر این نیست که چون آن تقریبی که صاحب جواهر مطرح می کرد این تقریب یک پاسخ واضح غیر از آن بحث های چیز دارد آن این است که ملکیت از صفت هایی نیست که از امور حقیقیه انتزاع شده باشد. ملکیت از اعتبار انتزاع می شود و این اعتبار مانعی ندارد که برای معدوم هم ما اعتبار فرض کنیم. اعتبار برای معدوم فرض کردن فرض است دیگر اعتبار حقیقتش فرض است و فرض برای معدوم اشکال ندارد. آن اشکال بدوی به آن استدلال وارد می شود ولی این اشکال بدوی پاسخش این است که ملکیت ولو اعتبار است اعتباری است که مصحح می خواهد. کسی را انسان مالک قرار می دهد یا به اعتبار اینکه می تواند جواز تصرف تکلیفی در مال دارد می تواند در مال تصرف کند یا دیگران باید بیایند و از این اجازه گیرند. خب روشن هست که یک شیئی که جسم، جسد این که نمی تواند در مال تصرف کند و دیگران هم که در این مال معنا ندارد که بیایند از این جسم اجازه گیرند. صلاحیت اجازه گرفتن از او ندارد. پس بنابراین، این خودش کاشف از این است که این جسد مالک نمی تواند باشد. این یک تقریبی برای کلام مرحوم شیخ می تواند باشد. ولی من متوجه نشدم که چرا مرحوم شیخ بین جسد و نفس ناطقه فرق گذاشته است؟ این تقریبی که ما برای کلام مرحوم شیخ ذکر کردیم اگر باشد مشترک است. نفس ناطقه که نمی تواند در مال تصرف کند. نفس ناطقه مجرد از جسم. نفس ناطقه که در جایی قرار ندارد که افراد بیایند و از او اجازه گیرند. از این جهت بین جسد و نفس ناطقه تفاوتی نیست. اگر بازگشت می کنید به اشکالاتی که جسد کأنه جماد هست و جماد که مالک نمی شود آن چه فرقی دارد بین جماد و نفس ناطقه در اعتبار مالکیت. چرا جماد را می گویید نمی شود مالک شود و نفس ناطقه می تواند. چه فرقی است بین این دوتا. این من متوجه نکته نشدم. عرض کنم ولی اصل این استدلال هم حالا منهای اینکه تفصیل نباید قائل شد بین جسد و نفس ناطقه اصل این استدلال هم ناتمام است. مصحح انتزاع ملکیت و مالکیت برای شخص حتما جواز تصرف خودش نیست. یا اینکه دیگران باید از این اجازه گیرند. نکات دیگری وجود دارد. یکی اینکه ممکن است مصحح اینکه این را مالک قرار می دهند این است که در راه او باید صرف بشود. هدی ملک کعبه است. هدیا بالغ الکعبه. گوسفندی که اهدا به کعبه شود به چه اعتبار این را مالک می دانند؟ به اعتبار اینکه در راه او باید صرف شود. عوام الناس می گویند که این ملک حضرت ابالفضل است. یعنی چه؟ یعنی در چیزهایی که باعث عظمت حضرت ابالفضل هست یک هیئتی که اسم حضرت ابالفضل را زنده می کند یک روزه ای که اسم حضرت ابالفضل را زنده می کند یک سفره ای که، یک چیزی که به هر حال به نام او هست و باعث ززنده شدن یاد حضرت ابالفضل هست به این اعتبار این را حضرت ابالفضل را می گویند که مالک این مال هست. اما این یک نکته هست که به اعتبار اینکه چیزی که در راه او باید صرف شود. یک اعتبار دیگر این هست که چیزی که از ولی این شخص باید برای چیز کردنش اجازه گرفته شود. و ولی این شخص می تواند در او تصرف کند. اینکه خدا را مثلا ما مالک فرض می کنیم. مالکیت اعتباری بأحد الوجهین است. یا به این اعتبار است که این که می گوییم که خدا مالک است این است که به باید در راه خدا صرف شود. در راهی که به نام خدا هست. تقرب در مصرفش معتبر است. این یک جور است. یا چیزی که به نام خدا هست. یک خصوصیتی خدا نسبت به او دارد. مثل امور عامه ای که کأنه یک نوع خدا، در سهم فی سبیل الله خب آن بحث ها دارند که فی سبیل الله به چه اعتباری فی سبیل الله شده است. مالکیت خدا یک موقع به این عنوان که مصرفش فی سبیل الله است این یکی است. یکی هم مالکیت خدا به این اعتباری هست که خدا یک جانشینی روی زمین دارد جانشین خدا می تواند در این مال صرف کند. آن هم یک اعتبار دیگر است. اینکه ما می گوییم این مال، مال میت است دو گونه اعتبار دارد یکی اینکه باید رد راه میت صرف شود مثلا دیه ای که جنایت میت، دیه جنایت بر میت اینها می گویند که در راه امور خیر از جانب میت باید صرف شود. کأنه ثوابش متوجه میت می شود این دیه میت دیه جنایت بر میت ملک میت خواهد بود به اعتبار اینکه مصرفش چیزی هست که سودش عاید مسجد می شود این یک اعتبار مالکیت میت. یک اعتبار مالکیت میت، یک جور یا یک جور دیگر اینکه صرف دیونش بشود. خب ذمه میت مشغول است. وقتی صرف دیونش شد آن به اصطلاح سودش به میت عاید می شود این نکته را هم بگویم اینکه می گوییم سودش به میت عاید می شود هم ممکن است به جسد میت عاید شود و هم به نفس ناطقه اش عاید شود. به اعتبار اینکه میتی که دین به گردنش هست عذاب قرب دارد. دینش که ادا شد عذاب قبرش برداشته شود. خود جسد هم معذب می شود. این است که در چیزهای دیگر، نه اصلا چیزهایی که هم از داستان هایی که دارد این استفاده می شود، نامساعد بودن وضع میت باعث می شود که میت آزار گیرد. جسد به این معنا یعنی روح یک نوع تعلقی به این جسد دارد. این جور نیست که، جسد خودش که منشأ الم و اینها که نیست ولی یک نوع تعلقی به این بدن دارد به طوری که وضعیت نامناسب این بدن روح را آزار می دهد. مرادم این است که گاهی اوقات به توسیط جسد روح آزار می کشد، گاهی اوقات نه، خود روح مستقیما آزار می کشد و الا آزار که بالاخره باید نفس و ضرر مال نفس ناطقه است ولی مرادم این هست که اینکه می گوییم جسد سود می برد گاهی اوقات نفس ناطقه به توسط جسد سود می برد و گاهی اوقات نفس ناطقه مستقیما سود می برد. خب مالک بودن میت یا به اعتبار این هست که سودش به او عاید می شود که خب جایی که به اصطلاح صرف دیون میت می شود. صرف خواسته های میت می شود. وصیت خواسته های میت است. چون اراده او به او تعلق گرفته است بنابراین صرف موصی له صرف آن محبوبات میت است. یا صرف چیزی می شود که ثوابش عاید او می شود که دیه جنایت میت، اینها می تواند مصحح باشد برای اینکه ما میت را مالک فرض کنیم این یک جور. یک جور دیگر اینکه میت را مالک فرض می کنیم به اعتبار اینکه ورثه که جانشین آن هستند ارث ببرند. یعنی مالکیت میت به اعتبار این هست که آن که میت در آن کأنه تمسل چیدا کرده است و ولی او است اصلا ما این مطلب را در بحث ولی ذکر کردیم که اینکه میت ورثه را ولی میت قرار داده اند به اعتبار این است که کأنه میت کسی است که نیاز به سرپرست دارد. این به اعتبار اینکه چرا این را میت به اصطلاح مالک فرض کردید به این خاطر که اگر کسی بخواهد در این مال تصرف کند باید از ولی خود اجازه گیرد که ولی او ورثه هستند. وصی است مثلا. وصی ولی میت است یا ورثه وصی میت است. به اعتبار اینکه در جواز تصرف اجازه از ولی میت شرط است این همین مقدار کافی هست برای اینکه ما میت را مالک فرض کنیم. به نظر می رسد که اشکال عقلی ندارد مالکیت میت ولی عمده اشکال اثباتی قضیه دارد. هیچ مانعی، عرض کردیم هیچ مانعی ندارد که حضرت ابالفضل را اشخاص مالک فرض می کنند در حالی که حیات به معنای حیات متعارفی که ما در نظر می گیریم ندارند و کعبه را مالک فرض می کنند جهت را مالک فرض می کنند. جهتی که عنوان کلی است. فقرا که عنوان کلی است مالکیت یک اعتباری هست که متعلقش جور های مختلف ممکن است باشد. اینها درست است ولی اینها دلیل می خواهد. ما هیچ دلیلی که اثبات کند که میت مالک هست هیچ دلیلی نداریم. و از آن طرف بلکه دلیل بر ... داریم. هیچ کسی اصلا مالک بودن میت در کلام اصحاب نیامده است. آن که قدما قائل هستند می گویند در حکم مال میت است. کأنه مالکیت مفروغ عنه است که مالک نیست. اختلافی که بین عامه و خاصه هم در خلاف شیخ طوسی مطرح شده است هیچ کس میت را مالک نمی داند.

سوال: ...گفتید که فی حکم مال میت بلکه...

پاسخ: نه، متأخرین دارند. این کلام در مفتاح الکرامه و اینها جزو اقوال نقل می کند که به اصطلاح اصلا ملک حقیقی میت باشد. این را متأخرین دارند ولی در کلمات قدما آن عبارت شیخ انصاری بود. بحث من در مورد عبارت شیخ در خلاف است. عبارت شیخ در خلاف را که آوردیم

سوال:....

پاسخ: مالک بودن میت را هیچ جا ندارد. از هیچ کس هم نقل نکرده است. از قدما اجازه دهید توضیح می خواهم بدهم. اینکه میت مالک نیست اولا عرض می کنم اینها اموری است که اگر میت مالک بود باید یک دلیل، چون مالکیت میت یک امری است خلاف تبع اولیه. مالک به تبعه مالک باید انسانی باشد. اینکه جماد مالک باشد به هر معنایی که حالا جسد را مالک بگویید یا نفس ناطقه را مالک بگیرید هر جوری بگیرید اشکال عقلی ندارد ولی یک چیزی است خلاف ارتکازات عقلائیه. و این ارتکازات عقلائیه سبب می شود که شما نیاز دارید به یک دلیل روشن. در حالی که هیچ دلیلی اینجا نیست و آن هم ما قبلا عرض کردیم که ادله ای که گفته است که آیه قرآن، آیه قرآن می گفت که مازاد بر دین مال ورثه است. مازاد بر دین مال ورثه است اما دین مال کیست؟ گفتیم خب آن ساکت است یعنی به این معنا که از این که مال ورثه نیست روشن است نفی می کند که مال ورثه است. اماحالا که مال ورثه نیست مال کیست نسبت به او سکوت دارد. ما میگفتیم که اینکه همان حالت قبلی باقی بماند این امکان دارد ولی به همان حالت قبلی حتما نیست. چون آن زمانی که قبلا مالک بوده است خب آن زمان انسان بوده است و حیات داشته است حالا می خواهد به جسد یا نفس ناطقه اش تعلق گیرد یک حالت جدیدی است. اکتفا کردن به سکوت برای بیان این مطلب درست نیست. فرض کنید که ما الآن اگر گفتیم که یک پنجم مال، اگر کسی معدنی به دست آورد یک پنجم آن خمس باید ادا کند. این معنایش چیست؟ معنایش این است که آن چیزی که لولا تشریع خمس بود چه حالتی داشت؟ همان حالت باقی می ماند. این خودش دلیل است که چهار پنجم آن ملک او است. آن به چه خاطر؟ به خاطر اینکه آن حالت منهای این یک حالت طبیعی قضیه است. ولی بحث این هست که اینجا آیا اگر این دلیل نمی گفت که مازاد بر دین ملک ورثه است، همین جوری عقلایی اش این بود که کل آن ملک میت باقی بماند نه. این جور نیست که لولا این دلیل، این دلیل کأنه ما را می خواهد منصرف کند. اگر این دلیل نگفته بود که مازاد بر ارث ملک ورثه است خود عقلا میگفتند ملک میت است نه، هیچ وقت نمی گفتند. اگر لولا این دلیلی که مقدار مازاد بر دین را ملک ورثه می کند ذهنیت عقلایی این بود که باید در ملک میت باقی بماند خب کافی بود این دلیل اطلاق مقامی اش اقتضا می کرد که می گوید این مقدارش ملک ورثه بقیه اش به همان حالت اقتضایی خودش باقی بماند در حالی که یک همچین چیزی نیست. بنابراین به نر می رسد که این آیه شریفه هم هیچ دلیلی بر اینکه، عرض کردم در بررسی کلام آقای خوئی، در کلام اقای خوئی بین دو جهت خلط شده است. یکی اینکه ملک ورثه نیست آیه قرآن در اینکه ملک ورثه نیست صریح است. حالا یا لا اقل ظاهر است. حالا من بعدا در مورد این توضیح بیشتری می دهم در این جهت درست است. ولی اینکه حالا که ملک ورثه نیست نفی وارثیت برای ورثه مستقیما اثبات مالکیت میت را که نمی کند. آن را باید دلیل بیاورید که میت مالک است و این از این آیه استفاده نمی شود. اگر قرار بود استفاده شود ممکن بود دُیّان استفاده شود. چون به خاطر رعایت حق آنهاست. یا موصی له استفاده شود چون به خاطر رعایت حق آنهاست. اگر دیّان و موصی له را می گفت آن اشکال نداشت. چون صلاحیت دارد برای اینکه به لحاظ آنها باشد. ولی آن اجماعی است که دیّان و موصی له مالک نمی شوند. پس آن که نفی کردید خود آیه قرآن اثبات نسبت به اینکه میت مالک شود این خیلی، یعنی نمی شود به اطلاق مقامی برای اثبات مالکیت میت استفاده کرد. بله اینکه بگوییم اصلا مالک ندارد آن هم اشکالی ندارد به اطلاق مقامی اعتماد کند بگوید که چرا م الک را تعیین نکردید چون نداشته است که تعیین کنیم. آن اشکالی ندارد. مالک نداشتنش مانعی ندارد.

سوال: خلاف مرتکز

پاسخ: نه خلاف مرتکز هم نیست مالک ندارد دیگر. فعلا مالک ندارد تا تکلیف، موقوفٌ. نیازی به مالک ندارد. مالک فعلا ندارد تا بعدا تکلیفش روشن شود بدهیم به دیگران دیگر. در آن فطرت لازم نیست یک مالکیت در آن فطرت خاصه،

سوال:...

پاسخ: نه آن کسی که سرپرست این مال باشد و امور مال را عهده دار باشد آن را که می خواهد آن هم فرض این است که دارد. برای ورثه ولی ای که امورش را اداره کند و اینها وجود دارد ولی این مالک نمی خواهد امثال اینها. پس عرض من این هست که ما باشیم و به اصطلاح اینکه میت مالک باشد این مشکل اثباتی دارد. مالک بودن میت مشکل اثباتی دارد. به علاوه حالا این از آیه قرآن استفاده نمی شود. این موضوع، موضوعی هست که اجماع از مجموع کلمات اینها استفاده می شود که هیچ کسی قائل به مالکیت میت نیست. یک بحثی که حاج اقا دارند که می گویند که فقه شیعه به منزله تعلیقه بر فقه عامه است امثال اینها. یک چیزی شبیه اجماع مرکبی میان نه فقهای شیعه چون این بحث در قدمای فقهای شیعه خیلی مطرح نیست. ما اصلا فتوای اصحاب ائمه را خیلی نمی دانیم. اجماع به آن معنای اجماع به درد بخور چیز نیست. ولی بحث این است که این مسئله بین فقهای عامه ابو حنیفه و مالک و فتواهایی که شیخ در خلاف نقل کرده بود از هیچ یک از آنها مالک بودن حقیقی میت نقل نشده بود. هیچ کس میت را حقیقتا مالک نمی دانستند. فوقش این است که در حکم مالک می دانستند. ولو به جهت اینکه مشکل عقلی می دیدند. آن مهم نیست. این را حالا من فردا توضیح می دهم. می خواهم بگویم که ولو منشأ عدم قول به مالکیت میتشان یک تخیل باطل باشد. مدرکی به یک معنا باشد این مدرکی بودن مضر نیست.

سوال:...

پاسخ: حتی اگر آن هم باشد مضر نیست. حالا من این را فردا می خواهم در موردش توضیح دهم

سوال: تفصیلی که شیخ داده بودند و شما یک تقریبی کردید که چرا شیخ بین جسم و نفس ناطقه تفاوت قائل شده است شاید نظر شیخ این بوده است که یک موقع است که حالا ما البته می گوییم که اعتبار تخفیف المعونه است ... ثبوتا مشکل ندارد. ولی یک حالت مصحح نیست این که شما فرمودید مصحح عرفی بر این نمی شود که ما بگوییم جسم است. اولویت دارد که شارع یا هر کسی که می خواهد بیاید یک اعتباری کند نفس ناطقه را هم در آن لحاظ کند. شیخ شاید این نظرش بوده است ما اگر جسم را فارق از نفس ناطقه بخواهیم فرض کنیم این مصحح عرفی ندارد که مثلا بیاید بگوید که آقا این مال جسم است مال نفس نیست ها. این مصحح عرفی واقعا ندارد. ولی اگر نه مثلا بیاید بگوید که جسم به همراه نفس ناطقه این خوب است. بیاید بگوید نفس ناطقه این هم خوب است. ولی جسم ماهو جسم مصحح عرفی ندارد. بعد شما عقلا می آیید می گویید که بله ثبوتا گیری ندارد.

پاسخ: عیب ندارد حالا اشکال ندارد اینکه شما می گویید بگویید همه این فوائدی هم که شما برای جسم در نظر می گیرید این فوائدی است مال نفس ناطقه است از دریچه جسم.

سوال: مصحح عرفی

پاسخ: نه مصحح عقلی اش را هم می خواهم بگویم. یعنی بگویم فایده بین جسم بماهو جسم عارض نمی شود. اگر هم جسم هست به اعتبار اینکه جسم مطلوب نفس ناطقه است. و محبوب نفس ناطقه است از این جهت. اگر این باشد اشکال ندارد. عیب ندارد این جوری بگوییم علتی که بین اینها تفکیک قائل شده است این است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد

دو مرحله در این بحث در آینده ما بحث داریم. حالا این یک مقداری این بحث را باید تکمیل کنیم. یعنی توضیحاتی دارد فردا این توضیحاتش را می دهم دو مرحله اینجا بحث داریم یک سری نسبت به این قول ها هر کدام یک نقض هایی شده است چه قدر این نقض ها صحیح است. نقض های مختلفی که وجود دارد که آنها را سریع رد می شویم خیلی چیز نمی شویم. آن نکاتی که عرض کردم نحوه استدلال و اینها، یک بحث دیگر روایات مسئله. پنج شش تا روایت در مسئله هست به هر یک از روایات در بعضی از اقوال تمسک شده است آن بحث روایی مسئله هم یک مسئله هست این هم دو نکته. یک نکته سومی که اینجا نیاز به توضیح بیشتر است خود آیه شریفه است. آیه شریفه را ما قبلا توضیح دادیم ولی احساس می کنم از فرمایش صاحب جواهر و مرحوم شیخ و اینها نیاز به یک مقداری توضیح بیشتر دارد که از این آیه چه استفاده می شود.و اینها می خواهند صاحب جواهر و مرحوم شیخ کأنه ظهور آیه در نفی مالک بودنورثه را می خواهند انکار کنند و ببینند که واقعا همین جور است که ما این را،

سوال: روایتش را کجا

پاسخ: روایاتش هم در جواهر هست هم در چیز آقای شیخ است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد